



22 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمدنادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش شصت و نهم)

سپهسالار محمد نادرخان و اعلام سلطنت:

محمدنادرخان درطول راه از بمبئی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیرشخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هرکس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

قابل ذکر است که در اولین مجلس منعقد چهلستون (مورخ 23 میزان 1308) فقط سه نفر - هر یک محمد ولی خان وکیل سلطنت در عهد امانی، شیر احمدخان زکریا شوهر همشیره نادرخان و میر هاشم خان وزیر مالیه امانی به سپهسالار محمد نادرخان نظر دادند که: بهتر است سپهسالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد؛ به این نظراهمیت داده نشد و بیان آن بر سر نوشت سه نفر در آینده تأثیر منفی گذاشت. (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371"، چاپ اول، ویرجینیا، 1997، صفحه 9)

در باره اینکه سپهسالار محمدنادرخان بعد از شنیدن فتح کابل از "علی خیل" جاجی به کابل آمد و شب را در حواشی شهر در قصر چهلستون گذرانید و فردای آن 24 میزان به سلامخانه ارگ کابل آمد و در آنجا به سلطنت رسید، گزارش هایی با عبارات متفاوت بیان شده که بعضی این گزارشات را برگرفته از مآخذ ذیل از نظر میگذرانیم که البته در مبحث بعدی به نقد آنها خواهیم پرداخت:

در کتاب "بحران و نجات" محی الدین انیس می نویسد: «24 میزان - اهالی کابل و نماینده های زیاد اطراف که در آنقدر روزها از حمله بر کابل و فتح آن خبر شده بودند و از هر طرف آمده میرفتند، امروز اطلاع یافتند که ناجی و حامی یگانه وطن وارد کابل میشوند. برای استقبال سردار نامداری که هر فرد جداگانه خود را مرهون مجاهدت و فداکاریهای اوشان میدانست، عموماً شتافتند... از حد چهلستون تا خود سلامخانه و داخل آن قطعاً جای قدم ماندن نبود. موکب سردار نامی در ساعت ده روز در حالیکه داخل و خارج سلامخانه از خلاق پر بود و در جمله نماینده های محترم خارجی که در کابل حضور داشتند، نیز موجود بودند، در سلامخانه وارد گردیده و تا نیم ساعت صدای تهلل و تکبیر و دعای "زنده باد ناجی ملت افغانستان" بلند بود، بعد از آن به مفخرت این روز سعید یک نطق شکرانه ای از طرف عموم ملت به حضور سردار نامدار قرائت شد و متعاقب آن سردار نامی برپا شده بعد از آنکه شکریه خالق متعال را بر اینکه در آرزو و نذر خودشان که نجات وطن بود و آنرا

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

نایل شده اند، ادا نمود، خاتمه نطق خود را براین آوردند که من ازین خرابیهای وارده وطن خیلی متأثرم و به شما توصیه میکنم تا به زودی از نقصانات این بحران تلافی نموده، مملکت را برای پیشرفت و ارتقای تدریجی که نصیبتش باشد، آماده سازید. در اینجا از طرف عموم حاضرین پیشنهاد تکلف ایشان به قبولی عهده سلطنت و زمامداری قرائت شد و هنوز این قرائت تمام نشده بود که از هر طرف هلهله: "زنده باد اعلیحضرت محمدنادرخان پادشاه و ناجی و استقلال بخش افغانستان" بلند شد. واقعاً ازین صدای تبریک، ذات ملوکانه شان در آن حالت به دهشت رفتند.... بعد از یک تفکر دور تکراراً عقیده خود را ابراز فرمودند که من پیشتر هم نذر خود را تا اینجا گرفته بودم که مملکت را از سقو و دزدان خلاص کنم و این الحمدلله به آرزوی خود موفق آمدم. حالا مسئله پادشاهی را برای انتخاب ملت میگذارم، زیرا خود من ابدأ این آرزو را ندارم، چنانچه در اول اراده و تصمیم خود را اعلان کرده ام. ولی اهالی، اعیان، علما و خوانین که حاضر بودند، بیشتر ازین صبر نکرده و با هلهله خیلی گرم اصرار به انتخاب خود کرده و اینرا هم افزودند که درین محفل تقریباً از عموم نقاط مملکت افراد موجود هست و علاوه بر آن در تمام مملکت مستحقر از شما کسی را نمی بینیم و در تعطیل این امر خطرهای بزرگ به وطن و مملکت عاید میشود. پس به نام خیر وطن باید آن عهده را قبولدار شوید و باز دوباره صدای تبریک در داخل سلامخانه و نیز در خارج آن صدای تبریک بلند شد و به همین صورت گرمجوشی و اصرار ملت زمامدار خود را انتخاب نموده تمنای تلافی گذشته را در سایه زمامداری ایشان داعی شدند.» (کتاب "بحران و نجات"، صفحه 269-271)

در کتاب "نادر افغان": در اینجا نظری به قسمت های مهم بیانات سپهسالار محمد نادرخان به نقل از کتاب "نادر افغان" می اندازیم که در روز 24 میزان در مجلس سلامخانه ارگ کابل در آستانه قبول سلطنت بصورت آزاد وبدون کاغذ ایراد کرد، اما در کتاب مذکور متن بیانیه طولانی و نیز از نظر ادبیات فراتر از یک نطق آزاد ارائه شده است. سپهسالار در این نطق خود گفت: «برادران و عزیزانم! به تقریب این موفقیت قوای قومی افغانستان که بفضل الهی و مدد روحانیت حضرت نبوی در طرد نمودن و تشنیت دزدان بیشراف و رفع نمودن آنهمه مظالم و وحشت و دفع نمودن آن مصائب و نگیت که از شامت اعمال بندگان خدا و سوء رفتار اعمال ماضی شما و دگر علل واقع شده است، کامیاب شده ایم، هر قدر که بدرگاه الهی شکرگذاری کنیم، کم است. اگر در انطفای این آتش که در افغانستان افروخته شده و تمام موجودیت وطن محبوب ما را در احتراق گرفته بود، لطف الهی و باز در عالم اسباب شجاعت و غیرت ملی و وحدت پسندی شما ملت عزیزم بدل مجاهدت نمیکرد، البته این سیل موحش، بنیان سلامت ملت و استقلال مملکت ما را، اگر کمی دگر دوام میکرد، از پا می انداخت.»

محمدنادرخان پس از ابراز امتنان از حضار و باقی ملت که در راه نجات کشور با او معاونت عملی و مالی کرده اند، در ادامه بیانات خود با اشاره با مشکلات بسیار که پس از رسیدن به وطن مواجه شده و اما از عزم خود منصرف نشده است، چنین گفت: «هر چند از روی سنجش و تدقیق موفقیت من درین اقدام بزرگ که همه ملت خواهان و وطن دوست ها از اصلاح و اداره آن مایوس بودند و من هم در اصلاح و تحلیل آن مشکلات عظیمی سردچار شدم، فی هزار یک هم متصور نبود، با آنهم من مایوس نشدم، طپیدم و کوشیدم و به رقم رقم ملت را بمفاد و مضرت شان داناندم تا اینکه... با اینقدر یک موفقیت نائل شدم که امروز ما و شما بکمال مسرت در همچو ازدحام جمعیت انبوه خوشبختانه جهت شکرگذاری ازین مراسم ربانیه اجتماع ورزیده ایم.... چون این موفقیت ما و شما الی آلان بکلی تمام نشده و هنوز هم رگ و ریشه این خطرات و اندیشه در هرکنار و گوشه موجود و به پیش روی ما و شما کارهای بسیار است، لذا نباید که ما به نشاط این مظفریت سرشار و بمظاهر فرحت گرفتار شویم.

باید نه تنها ما و شما این اخگرهای شعله افروز انقلاب را بالمره خاموش کنیم، بلکه بتلافی این نقصانات وارده که از هر حیث و هر جهت وطن را بمشکلات انداخته است، نیز صرف مساعی جدی ورزیم».

از قول نویسنده کتاب (برهان الدین کشکی) آمده است که: «در این محل از طرف جمهور حضار غلغله های مسرت باری که با تکبیر و تهلیل ممزوج بود، بالا شده تماماً تکلیف سلطنت را به جناب محمدنادرخان غازی تقدیم کرده و در قبولیت آن اصرار و این موضوع از هر گوشه و کنار تکرار میشد... تا اینکه متفقاً و متحداً آواز های "زنده باد اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی نجات و استقلال بخشای افغانستان" طنین انداز فضا شد. جناب سپهسالار که از دیدن این اوضاع و اصرار عموم بحیرت و دهشت فرو رفته بودند، بعد از تفکر و تعمق این غلغله را با اصرار و قرار آتی در موضوع عدم تحمل بارگران سلطنت برنطق خود دوام دادند و گفتند: "قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم. مطلب من از ابتداء چنانچه درجراید دنیا اعلان نموده ام هدف من رفع این بحران و خانه جنگی و مظالم سقو و بوجود آوردن وحدت ملی عمومی بوده است که خوشبختانه به آن موفق شدیم... همین افتخار و اعتبار بما کافی است که بمانند یک عسکر فداکار افغانستان من و عامه افراد خاندانم تفنگ را بشانه گرفته همان وظیفه مقررۀ خود مانرا انجام دهیم و امر سلطنت را باتفاق عمومی و آرای ملت بگذاریم و هر شخص را که ملت انتخاب میکند، ما بکمال مسرت باو بیعت میکنیم.»

باز هم از قول نویسنده کتاب آمده است که: «غلغله عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شمائید که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بار گران را داشته باشد... از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام دیگر [کسی] نیست... لذا ما از حضور شما که به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید.»

نویسنده کتاب می افزاید که: «در اینجا عموم اعیان و معاریف کابل و شش گروهی و تمام وکلای افغانستان در عصرمانی و سقوی بکابل آمده بودند[؟؟] برای دست دادن بیعت و اطاعت بحضور این ذات با دیانت طویت هجوم آوردند و پروانه وار اطراف این شمع ضیاءبار افغانستان را در حلقه گرفته عموماً به حضور شان عرض فدویت و اخلاص و صمیمیت را مینمودند و بهمین صورت گویا افغانستان ازین بحر پر از طغیان انقلاب، این گوهر گرانیامیه را بدست آوردند و این پادشاهی بالاستحقاق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی که بطیب خاطر و اتفاق آرای عمومی و اکثریت مطلقه و اصرار و الحاح متمادیه که ما بشمه از آن اشاره کردیم، مصداق صحیح این آیه شریفه گردید: "ان الارض بیننا العبادی الصالحون"» (برگرفته از کتاب "نادر افغان"، نویسنده - برهان الدین کشکی، صفحه 576 تا 587)

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

در کتاب "یاد داشتهای من" که بقلم سردار شاه ولی خان نوشته شده است، شرحی از جریان مجلس سلامخانه گزارش یافته که بعضی قسمت های آنرا ذیلاً اقتباس میدارم، او می نویسد: «موکب سپهسالار در میان هلهله شادمانی و احساسات گرم مردم آهسته آهسته [از چهلستون] جانب شهرمی آمد و او با هر دسته اظهار لطف و مرحمت می نمود. در سلامخانه سران شهر رجال بزرگ خاندان شاهی سابق، معاریف و علما و نویسندگان، اعضای شورای دولت و هیئت کوردپلماتیک حاضر شده بودند. سران لشکرهای قومی نیز جابجا اخذ موقع کردند. سپهسالار در میان جوش احترامات به سلامخانه وارد شد و در موضعی که قبلاً خود مردم انتخاب کرده بودند، قیام کرد و آنگاه خطابه مفصل ایراد نمود.» سپهسالار در یک قسمت بیانیه خود گفت: «یکی از آرزوهاییکه داشتم، انجام یافت. این خدمت بسیار مختصر بود. اکنون پایتخت از سلطه حبیب الله نجات یافته و او با رفقای خود فراری شده، امیدوارم به توفیق خدا افغانستان حیات نوین خود را آغاز کند. اساس این زندگی به عقل و درایت مردم افغانستان مربوط است؛ اکنون شما سرنوشت خود را تعیین کنید و راه را برای آینده روشن سازید. من جز خدمت برای سربلندی افغانستان آرزوی نداشته و ندارم، خود شما رژیم سلطنت خود را تعیین نمائید. من یک توصیه دارم که در هر امر بخدا توکل و به خودی خود اعتماد داشته باشید. من و خاندان من هر جا باشیم، خدمتگار افغانستان خواهیم بود.»

شاه ولی خان در ادامه می نگارد که: «یکبار غریو مردم بلند شد، همه آواز برآوردند که: "ما شما را از اوایل عمرتان می شناسیم، شما باین تن بیمار جان بازی کردید و خاندان خود را قربانی دادید، در تمام ادوار به امانت و فداکاری امتحان شده آزادی ما را مسترد کردید و شما ما را نجات دادید، افغانستان بهتر از شما برای سلطنت خود کسی را سراغ ندارد، شما پادشاه ما میباشید و ما به شما بیعت میکنیم." سپهسالار مردم را با اشاره دست خاموش کرد و آنگاه گفت: "من خدمتیکه شایسته ذکر باشد، نکرده ام و بحیث یک فرد شما وظیفه خود را انجام دادم. من خود را از تحمل بارگران سلطنت عاجز میدانم و هرگز به این کار تن نمیدهم. شما با اعلیحضرت امان الله خان و یا یکی از خاندان شانرا به سلطنت انتخاب کنید. من قول میدهم که از صمیم قلب به انتخاب شما موافقت دارم." دوباره صدای مردم بلند گردید و به اصرار و سوگندهای غلیظ می گفتند: "ما جز شما کسی را شایسته سلطنت نمی شناسیم." از همه اولتر سردارمحمد عمرخان و سردارمحمد امین الله خان پسران اعلیحضرت ضیاء الملت والدین [امیر عبدالرحمن خان] دویند که دست های سپهسالار را بوسیده بیعت کنند، صفوف برهم خورد و سائیرین هرکدام برای بیعت هجوم نمودند. سپهسالار دست خود را نداد و مردم را باردیگر ساکت نموده به آواز بلند گفت: "از اعتماد شما تشکر و خواهش میکنم این بارگران را بدوش من نگذارید." در این میان حکمت بایور سفیر ترکیه که در هنگام انقلاب [؟] نیز افغانستان را ترک نکرده بود، پیش آمد و به تفصیل سخن راند.»

نویسنده کتاب علاوه میکند که: «هنوز سخن حکمت بایور به پایان نرسیده بود که مردم از چهار طرف هجوم آوردند و بیعت کردند. سپهسالار نیز که خود را در میان الحاح و هجوم و بیقراری مردم محصور دید و هیچ چاره نداشت، مردم را خاموش ساخته گفت: "چون قبول این امر هرگز برضای من نمیباشد، من اصرار و تمنیات و خواهش های شما را بحیث یک قربانی قبول نموده حاضرم که خود را در راه خدمت شما فدا کنم." صدای تکبیر ها و زنده بادها فضای سلامخانه را به جنبش آورد و چون این آوازه به بیرون سلامخانه رسید، غریو شادمانی مردم بلند شده لشکرهای قومی که در اطراف سلامخانه و باغ دلکشا و جاده طرف مشرق ارگ بودند، به نواختن دهل و شلیک تفنگ پرداختند، اضطراب مردم فرونشست و اندک اندک آرام شدند.»

شاه ولی خان در پایان یادداشتهای خود به این نکته اشاره میکند که: «ارگ هنوز قابل سکونت نبود، اعلیحضرت بناچار برای اقامت شبانه خویش در منزل محمدهاشم خان فرقه مشر و برای اداره امور سلطنت در منزل سردار فتح محمدخان [واقع باغ علیمردان] اقامت گزیدند.» (شاه ولی: "یادداشتهای من"، صفحه 104-107)

تا اینجا مطالبی در ارتباط با رویداد 24 میزان در سلامخانه از قول مآخذی تقدیم گردید که همه به یک شیوه به شرح رویداد پرداخته اند. اینک توجه را به نوشته جرنیل یارمحمدخان وزیری و نیز دگر جنرال عبدالرزاق خان جلب میدارم که موضوع را با روحیه متفاوت بیان کرده اند. جرنیل یارمحمد خان وزیری چنانچه قبلاً ذکر شد، کسی است که تحت قیادت او قوای پنج هزار نفری قبایل وزیر و میسود از آغاز جنگ تا فتح کابل اشتراک داشتند و او نیز شخصاً با دیگر سران قبایلی در مجلس سلامخانه شاهد و ناظر جریان بیعت به سپهسالار بودند.

در صفحات اخیر کتاب "د افغانستان دخپلواکی اونجات تاریخ" جرنیل وزیری زیر عنوان: "د سلطنت پر سر د مشرانو دوگانگی او د نادر خان عهد شکنی" مطالبی مهم و قابل دقت را بیان کرده که بعضی قسمت های مهم آنرا در اینجا از نظر می گذرانیم. جرنیل وزیری می نویسد: «بعد از فتح کابل برای حفاظت شهر و کابلی ها افراد جنگی ما با اخلاص و صداقت پهره میکردند، زیرا در آنوقت در شهر نه پولیس بود و نه عساکر که این وظیفه را انجام دهند و اگر هم تعدادی بودند، نمی شد بر آنها اعتماد کرد.... محمدنادر خان در آنوقت در جاجی بود و در موقع فتح کابل نه حکومت و نه دولت وجود داشت. وارث و صاحب وطن به خارج رفته بود و برگشت او در یک روز و یک هفته ممکن نبود و نیز شخص نامدار دیگر در آنجا نبود که تا برگشت اعلیحضرت غازی امان الله خان امور مملکت به او سپرده و بالایش اعتماد شود. ما در بین سرداران کابل تنها با سپهسالار محمدنادر خان و برادرانش شناخت داشتیم. سپهسالار در "علی خیل" جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادر خان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود.»

جرنیل وزیری می نگارد: «محمدنادر خان سه روز بعد از فتح کابل به کابل رسید که از طرف قوای ما و بزرگان قومی استقبال شد و سپهسالار فتح کابل را برای ما مبارکی داد و بزرگان قومی را چنان در بغل گرفت که گویی سنگ حجرالاسود را در آغوش گرفته باشد.... محمدنادر خان شب چهارم را به قصر چهلستون گذراند و برادرانش و اقارب نزدیکش با سران لشکر ناجی به همراه او بودند. ما بزرگان قوم وزیر و میسود دوباره به سنگرهای خود برای حفاظت کابلی ها به پهره و گز مه برگشتیم. فردا که بیست و دوم [سوم] میزان بود، من با تعدادی از افراد جنگی و بزرگان صبح آن روز برای ملاقات سپهسالار محمدنادر خان [به چهلستون] رفتیم، تا با او در باره سلطنت و دعوت برگشت از اعلیحضرت غازی امان الله خان صحبت کنیم، اما مردم زیاد در آنجا بودند و قرار شد که در آن باره در یک دیدار جداگانه صحبت کنیم.»

او در ادامه می افزاید: «روز بیست و سوم [چهارم] میزان بود که بزرگان قومی ما و لشکر فاتح به معیت سپهسالار صاحب بطرف شهر کابل حرکت کردیم. سربازان ما با نواختن دهل و خواندن سرود های ملی و اتن و با دادن شعارهای زنده باد غازی امان الله خان در طول راه پرداختند و به همان قصری رسیدیم که دیوارهای سفید آن با خون افراد جنگی ما رنگین شده بود و برای فتح آن هفت ماه

را سفر کرده بودیم....محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی درارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهرکابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمدنادرخان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند. بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمدنادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برداران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیر نظر او نشسته بودیم و اما از خدمات و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، درباره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای از سرشناسان کابل و سرداران با صداها بلند همراه با هلهله خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چاپلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادرخان دراز نمودند که در بین این افراد یک تعداد سران قومی و برادران امان الله خان [کاکای امان الله خان سردار محمد عمر خان] نیز شامل بود. ما سران وزیر و میسود در این مهمه در جاهای خود نشسته بودیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمدنادرخان در بیعت نکردن خویش بفهمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و او برخلاف عهد و پیمان قرآنی کار کرده است. اگرچه میتوانستیم در آن مجلس مخالفت خود را ابراز کنیم، اما اینکار موجب برخورد بین لشکر ناجی ارگ و شهرکابل میگردید و هم از طرف دیگر حبیب الله تا آنوقت بصورت قطعی در افغانستان شکست خورده و چون در شمالی، قندهار و مشرقی طرفداران او هنوز فعال میباشند و خودش هم زنده و سلامت در کوه دامن مصروف فعالیت است و از برخورد داخلی ما استفاده میکند و ممکن است با یک قدرت کم بتواند بار دیگر کابل را از دست ما بگیرد، لذا ما موضوع بیعت و قبولی بیعت را به یک وقت دیگر موکول کردیم که ما و محمدنادرخان وقتی تنها شویم، فراموشی عهد و پیمان او را در مجلس سلام خانه بیاد او خواهیم داد.» (خاطرات جرنیل وزیری...، صفحه 329 تا 333)

جرنیل وزیری متعاقب توضیحات فوق در قید یک عنوان درشت دیگر "محمدنادرخان ته دهغه دعهد شکنی یادونه" می نویسد: «وقتی در محل سلام خانه ارگ به مناسبت ورود محمد نادرخان مجلس به پایان رسید و یک تعداد افراد برای رسیدن به مقامها در آینده با او بیعت کردند، ما اقوام جنگی وزیر و میسود بدون کدام سخن از ارگ بیرون شدیم و به سنگرهای خود برگشتیم و به گزمه و پهره خود صادقانه ادامه دادیم. فردای آن که در جرگه بودم، فقیر محمدخان مهمند رئیس جنگلات روی به من کرد و گفت: "یار محمدخان من در "گل غوندی" [علی خیل] به توجه شما رسانیده بودم که از محمد نادر خان توقع نبرید. بیعت روز گذشته یک بازی سیاسی خوب بود...»

وزیری می افزاید: «وقتی محمد نادرخان روز بعد ما را نزد خود خواست، ضمن امتنان از خدمات ما گفت: "اگر در دیدار ما ها وقفه پیدا شود، از من گلایه نکنید؛ من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده هستم که ما و شما در جاجی بر آن دعا [قسم] کرده بودیم." بعد از ختم گفتار سپهسالار محمدنادرخان، الله نوازخان، زلمی خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی و محمد گل خان هم سخنانی گفتند و بعد از آنها من به نمایندگی از همه بزرگان وزیر و میسود چند کلمه در مجلس گفتم و باز هم اشارتاً از باز گردانیدن اعلیحضرت غازی امان الله خان یادآور شدم که در جواب محمد نادرخان پس از بیانیه کوتاه

درباره خدمات ما در راه نجات وطن گفت: "من بر همان عهد و پیمان علی خیل ایستاد هستم. شما به سخنان افراد غیرمسئول گوش ندهید و از حرکات احساساتی آنها چشم پوشید و پس از آوردن آرامی و امنیت فیصله شما عزیزان فیصله ما برادران است". محمدنادرخان در وقت خداحافظی خطاب به من گفت: "یار محمد خان! انشاءالله و تعالی کارها قدم بقدم درست میشود؛ با اعلیحضرت امان الله خان به تماس می شویم که بوطن برگردند. اینکار وقت میخواهد" و سپهسالار محمدنادرخان در آخرین سخنان خود که با ما داشت اطمینان داد که او بر عهد و پیمان خود که با ما در علی خیل جایی بسته بود، استوار است». (مأخذ بالا صفحه 333 تا 337).

در کتاب **"افغانستان در جریان زندگی من"** بقلم دگر جنرال عبدالرزاق خان که در آنوقت یک صاحب منصب جوان، مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی بود و بعداً تا قوماندانی عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی رسید، درباره چگونگی محفل بیعت به محمد نادرخان در "سلام خانه" به حیث یک شاهد عینی در آن مجلس، مطالبی ذکر گردیده که در اینجا به توجه رسانیده میشود. دگر جنرال موصوف می نویسد: «بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان، سپهسالار محمد نادرخان [از چهلستون] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دو برادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهارجیبه و برجست و موزه بپا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بودند. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان [مومند] لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادرخان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک [سابق پنچات باشی که در دروه امانی عضو هیئت مذاکره با انگلیسها بود و نیز بعداً در آن دوره وزیر تجارت شد] به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم." سپهسالار نادرخان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؛" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم؛" در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادرها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم"..... بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند. «(کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

(ادامه دارد)